



تمرین کلاسی

ای کسوت زیبایی بر قامت چالاکت

زیبا نتوان دید الا نظر پاکت

گر بزنندم به تیغ در نظرش بی دریغ

دیدن او یک نظر صد چو منش خون بهاست

چه عجب اگر نسوزد دل کس به آه سردم؟

نرسیده ام به دردی که کسی رسد به دردم

ای ابتدای دردت هر درد را نهایت

شوق تو را نه آخر، عشق تو را نه غایت

دل به امید روی او همدم جان نمی شود

جان به هوای گوی او خدمت جان نمی کند

تو پیک خلوت رازی و دیده بر سر راهت

به مردمی نه به فرمان چنان بران که تو دانی